



عارف گمنام قرن چهارم

وجیزه ای در شناخت ابوالعباس قاسم بن قاسم سیار مروزی

احمد رضا صیادی

ابوالعباس سیاری، اهل مرو بود از خاندانی صاحب نام در معرفت و مال. اما وی عارفی شد که تمام ثروت خویش را به دو تار موی از پیامبر خدا (ص) خرج کرد و با همان دو تار موی در دهان از دنیا رفت.

ابوالعباس در نیمه دوم قرم سوم چشم به جهان گشود و در ۸۰ سالگی چشم سر از جهان بر بست و قبل از آن چشم دل از زخارف دنیا بسته بود.

وی را مؤسس سلسله سیاریه می دانند. از وی در منابع اندکی نام برده اند اما همین اندک منابع، از حجیت ویژه در تاریخ تصوف و عرفان برخوردارند.

آن چه را می خوانید تلاشی شایسته «احمد رضا صیادی» است برای یادکرد و معرفی این عارف گمنام.

قرن چهارم هجری قمری، عهد تعالی و توانایی تصوف و عرفان اسلامی به ویژه در سرزمین خراسان بوده که مهد تصوفش می دانستند و بزرگان نام آوری، آن زمانه را معنی پرباری می بخشیدند. از آن بزرگان یکی هم ابوالعباس قاسم بن قاسم سیاری مروزی است که شناخت ما از آن شخصیت، همین میزان و حدی است که تقدیم می شود، چه این وجیزه هم، حاصل جست و جو در پیش از هشتاد اثر عرفانی قدیم و جدید است که امید است لایق محضر ارباب معرفت قرار گیرد.

یکی از عرفای بزرگ قرن چهارم، ابوالعباس قاسم بن قاسم سیار مروزی است. تاریخ ولادت او به سال ۲۶۲ هجری بوده است. (۱) در اکثر منابع نام پدرش «قاسم» آمده (۲) هر چند در برخی دیگر «مهدی» ذکر شده است. (۳)

در تمامی منابع بررسی شده، محل تولدش مرو است. (۴) وی نواده دختری ابوالحسن احمد بن سیار، فقیه و محدث معروف بود و به سبب همین انتساب، به سیاری اشتهار یافت. (۵) او پس از درگذشت پدر، صاحب ثروت فراوانی شد و بر اساس روایات، همه دارایی خود را به دو تار موی پیامبر (ص) داد و از برکت آن توفیق توبه یافت. (۶) وی از مریدان ابوبکر واسطی (۷) است و اغلب اقوال واسطی از طریق او نقل شده است. (۸) چنان که از او نقل کرده اند که گفته: اگر واسطی را ملاقات نکرده بودم مجوسی از دنیا می رفتم. (۹) و نیز گفته اند که او نخستین کسی بود که برای مرویان



در باب حقیقت احوال سخن گفت. (۱۰) وی همچنین در مجالس محدثان بزرگ حاضر می شد و استماع حدیث می کرد به طوری که از ابی الموجه المروزی و محمد بن جابر و عبدالعزیز بن حاتم و محمد بن ایوب حدیث نقل کرده است (۱۱) و کسانی نیز از او حدیث روایت کرده اند (۱۲) بسیاری از اقوال و روایات مربوط به او از طریق خواهرزاده اش عبدالواحد بن علی سیاری نقل شده است. (۱۳) وفات او را بعضی در سال ۳۴۲ هجری دانسته اند. (۱۴) و برخی نیز در ۳۴۳ هجری ذکر کرده اند. (۱۵) و در بعضی منابع ۳۴۴ هجری نوشته اند. (۱۶) آرامگاه او در مرو جنب مزار جدش، احمد بن سیار، در مقبره سورکران بوده و مورد احترام مردم. (۱۷) و چون از دنیا برون خواست شد وصیت کرد تا آن موی ها را اندر دهان وی نهادند و امروز گور او به مرو ظاهر است و مردمان به حاجت خواستن آنجا روند و مهمات از آنجا طلبند و مجرب است (البته ممکن است. امروز نشانی از آن باقی نمانده باشد) والله اعلم. (۱۸)

وی را سرایی بود در مرو بر صوفیان وقف کرد و سبب، آن بود که دعوتی کرده بود صوفیان را در میان خواننده ای چیزی خواند. صوفیان در رقص شدند، یکی در رقص در هوا شد و ناپدید گشت و هرگز پدید نیامد. وی چون آن حالت را بدید آن سرای ملک را وقف کرد و نذر کرد که هر سال هزار فرسنگ راه برود. در ریاضت نفس و از خود و خلق هجرت کرد و سفرهای دور اختیار کرد و عزلت گزید تا به مقصود

رسید و چاشنی این کار بچشید و شراب سعادت درکشید تا رسید آنجا که رسید. (۱۹)

ابوعلی محمد بن عمر شویبی از فقیهان و محدثان مرو بوده است که در تصوف از اهمیت خاص برخوردار و از اصحاب ابوالعباس سیاری بوده است. (۲۰)

گفته اند که ابوالعباس سیاری جبری مذهب بوده است. (۲۱) و به گفته عطار از این جهت در زحمت افتاد (۲۲) هجویری می گوید: وی را کلام عالی است و تصانیف ستوده (۲۳) اما هیچ اثری از تصانیف او در دست نیست حتی نامی از آنها ذکر نشده است - عالم بوده در حقایق احوال و فقیه بوده و حدیث بسیار داشت. (۲۴) در «کشف المحجوب» این چنین آمده است: و منهم: خزینه دار توحید، و سمسار تفرید، ابوالعباس القاسم بن مهدی السیاری - رضی الله عنه - از ائمه وقت بود، و عالم به علوم ظاهر و حقایق. صحبت ابوبکر واسطی کرده بود. و از مشایخ بسیار ادب گرفته.

اظرف قوم بود اندر صحبت، و از هدا ایشان اندر آفت. وی را کلام عالی است و تصانیف ستوده.

از وی می آید که گفت: «التوحیدان لایخطر بقلبک مادونه... توحید آن بود که دون حق را بر دلت خطر نبود.» و خاطر مخلوقات را بر سرت گذر نباشد، و صفو معاملات را گذر نباشد. از آن چه اندیشه غیر از اثبات ایشان باشد. و چون غیر ثابت شد حکم توحید ساقط گشت. و اندر ابتدا، وی از خاندان علم و ریاست بود، و از اهل مرو و اندر جاه، کس را بر اهل بیت وی تقدم نبود. از پدر میراث بسیار یافت. جمله بداد و دو تار موی پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - بستد. خداوند - تعالی - به برکت آن، وی را توبه داد، و به صحبت ابوبکر واسطی - رحمة الله علیه - افتاد، و به درجتی رسید که امام صنفی از متصوفه شد و چون از دنیا برون خواست شد، وصیت کرد، تا آن موی ها اندر دهان وی نهادند. (۲۵)

عطار نوشته است: «ریاضت او تا حدی بود که کسی او را مغز می (مشت و مال) می کرد. شیخ گفت: پایی را می مالی که هرگز به معصیت گامی فرا نرفته است. (۲۶)»

مکتب سیاری

ابوالعباس سیاری مؤسس مکتبی است که به آن مکتب سیاریه می گویند. هجویری می گوید: سیاریان، تولی به ابی العباس سیاری کنند، رضی الله عنه... و هیچ مذهب اندر تصوف بر حال خود نمانده است الا مذهب وی. (۲۷)

اساس این مکتب بر جمع و تفرقه است. هجویری آورد: و عبارات ایشان را بنا بر جمع و تفرقه باشد و این لفظی است مشترک میان جمله اهل علوم و هر گروه اندر صنعت خود مر این لفظ را کار بندند مر تفهیم عبارات خود را اما مراد هر یک از آن چیزی

□ ابوالعباس سیاری مؤسس

مکتبی است که به آن مکتب سیاریه

می گویند. هجویری در

«کشف المحجوب» می گوید:

سیاریان تولی به ابی العباس

سیاری کنند. رضی الله عنه و هیچ

مذهب اندر تصوف بر حال خود

نمانده است الا مذهب وی. اساس

این مکتب بر جمع و تفرقه است.

سمانی اساس این مکتب را به حفظ

مبانی شریعت می داند.

دیگر است. (۲۸) این طریقه تا اواخر سده پنجم هجری در مرو و نساء (۲۹) استمرار داشته است. (۳۰) سمعانی، اساس این مکتب را بر حفظ مبانی شریعت می داند. (۳۱)

جمع و تفرقه از دیدگاه سیاریان

«بدان که جمع بر دو گونه باشد: یکی جمع سلامت گویند و دیگر را جمع تکسیر. جمع سلامت آن بود که حق تعالی... حافظ بنده باشد و امر به ظاهر وی می راند، و وی را بر گزاردن آن، نگاه می دارد، و وی را به مجاهدت می آراند. چنان که سهل بن عبدالله و ابو حفص حداد و ابوالعباس سیاری مروزی امام مرو و صاحب مذهب، و بایزید بسطامی و ابوبکر شبلی، و ابوالحسن حصری، و جماعتی دیگر - رضوان اله علیهم اجمعین - پیوسته مغلوب بودند، تا وقت نماز اندر آمدی، آنگاه به حال خود باز آمدندی و چون نماز بگردندی، باز مغلوب گشتندی. از آن چه تادر محل تفرقه باشی، تو تو باشی امر می گزاری. و چون وی ترا جذب کند، وی به امر خود اولی تر، که بر تو نگاه می دارد مر دو معنی را: یکی تا نشان بندگی تو بر نخیزد، و دیگر تا به حکم و عده قیام کند که، «من هرگز شریعت محمد را منسوخ نخواهم کرد.» و جمع تکسیر آن بود که بنده اندر حکم، واله و مدهوش شود. و حکمش چون حکم مجانبین باشد. (۳۲)

باید گفت در این مکتب، بنده، در اختیار ذات اقدس الهی است به گونه ای که خداوند حافظ

اوست و بنده مغلوب درگاه الهی، هر موقع خدا بخواهد به خود می آید و به عبادات مشغول می شود و سپس بار دیگر غرق افکار و تأملات عرفانی خویش می گردد و این جمع سلامت است تا هر چه جز خداست از انسان دور شود و به دستورات الهی قیام کند. یعنی مجاهدت و مشاهدت، آنچه از راه مجاهدت به دست آید تفرقه است و آنچه صرف عنایت الهی باشد، جمع است.

پس می توان گفت، مقصود از جمع عنایت الهی است که میوه تفکر و مراقبه است و منظور از تفرقه، فضیلتی است که از راه تهذیب نفس به دست می آید. (۳۳)

منظومه فکری سیاری

جنید و ابوالعباس سیاری و ابوبکر واسطی و محمد بن علی، صاحب مذهب - رضوان الله علیهم اجمعین - بر آنند که: کرامت اندر حال صحو و تمکین ظاهر شود بیرون سکر. از آن چه... که اولیا را خداوند - تعالی - مرایشان را والیان عالم کرده است، و حل و عقد بدیشان باز بسته. و احکام عالم را موصول همت ایشان گردانیده. پس باید تا صحیح ترین همه رای ها، رای ایشان باشد و شفیق ترین همه دل ها دل ایشان اخص بر خلق خدای، از آن چه ایشان رسیدگانند. (۳۴)

ابوالعباس سیاری گوید: «عطا بر دو گونه باشد، کرامت بود و استدراج بود. هر چه با تو بگذارد کرامت بود و هر چه زایل کند استدراج بود، بگو که من مؤمنم ان شاء الله (۳۵) از ابوالعباس در مورد ریاضت نفس مرید پرسیدند، گفت که: «به صبر کردن بر او امر حق و اجتناب نمودن از نواهی و صحبت داشتن با نیکان و خدمت درویشان و گفت: هیچ عاقل در مقام مشاهده لذت نباید زیرا که مشاهده حق فناست و استهلاک، و در فنا و هلاک لذت نباشد یعنی فنای نفس اقتضا کند. (۳۶) این سؤال در «طبقات الصوفیه» چنین آمده: عبدالواحد سیاری گوید که، خال مرا گفتند، بو العباس سیاری، که به چه چیز مرید نفس خود را ریاضت دهد و چون کند، گفت: ور (بر) امرها صبر کند و نگذارد و از نهی ها بپرهیزد و صحبت با نیکان دارد و خدمت رفیقان کند و با درویشان نشیند و المرء حیث وضع نفسه: ثم تمثل و انشاء يقول:

صبرت عن اللذات حتی تولت

و الزمت نفسی هجرها، فاستمرت

و ما النفس الا حیث تجعلها الفتی

فان طمعت باقت و الانسلت

و کانت علی الایام - نفسی - عزیزة

فلما رأت عزمی علی الذل ذلت (۳۷)

این بزرگ - رحمة الله علیه - فرمود که: درخت معرفت آب از جوی فکرت خورد و درخت غفلت آب از چشمه جهالت خورد و درخت توبه آب از

چشمه ندامت خورد و درخت محبت آب از چشمه الفت و موافقت خورد. (۳۸) شیخ الاسلام گفت که، ابوالعباس سیاری می گوید: به در مرگ فرا واسطی گفتند که ما را وصیتی کن، گفت: احفظوا مرادالله فیکم. (۳۹)

در باب صبر، ابوالعباس گفته است: ایمان بنده هرگز راست بنا نیست تا صبر نکند بر ذل همچنان که صبر کند بر عز. (۴۰) و گفت: بعضی از حکما را گفتند: که معاش تو از کجاست؟ گفت از نزدیک آنکه تنگ گرداند معاش بر آنکه خواهد بی علتی و فراخ گرداند روزی بر آنکه خواهد بی علتی (۴۱) و گفت تاریکی طمع مانع نور مشاهده است. (۴۲) و گفت: هر که نگاه دارد دل خویش را با خدای تعالی به صدق، خدای تعالی حکمت را روان گرداند بر زبان او. (۴۳) و گفت «خطر انبیاء راست و سوسه اولیاء را و فکر عوام را و عزم فساق را» و گفت «سخن نگفت از حق مگر کسی که محجوب بود از او». و از او پرسیدند که: معرفت چیست؟ گفت: بیرون آمدن از معارف و گفت: توحید را غلبه بود که هر چه

به خاطر می آید به توحید فرو می شود و به رنگ توحید برمی آید. چنانکه در ابتدا همه از توحید برخاست و به رنگ عدد شد اینجاست که توحید باز فرو شود و به رنگ احد می گردد که کنت له سمعاً و بصراً. (۴۴) از او پرسیدند که: تو از حق - تعالی - چه خواهی؟ گفت: «هر چه دهد که گذار را هر چه دهی جای گیر آید» و گفت: اگر نماز روا بودی بی قرآن بدین روا بودی:

اتمنی علی الزمان مجالاً

ان یری فی الحیوة طلعة حر (۴۵)

و گفتند که وی این دو بیت بسیار می خواند:

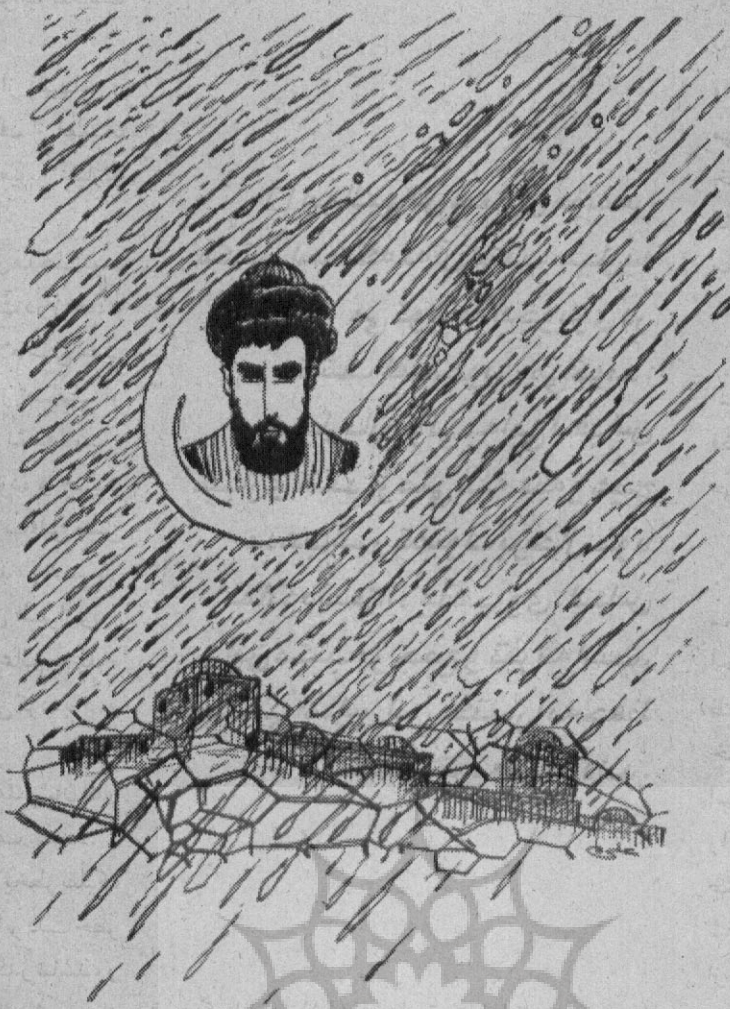
فلما استناد الصبح أدرج ضوءه

بأسفاره انوار ضوء الكواكب

یجرعهم کاسألو ابتلی اللطی

بتجرعها طارت، کاسرع ذاهب (۴۶)

ابوالعباس در «شطح» گوید که: «حقیقت معرفت از معارف بیرون آمدنست، قال: یعنی معرفت رؤیت معروف است بی رؤیت معرفت و کون. ندانی که معرفت جناح قربتست تا به دروازه قدم بیش بر آن نتوان پرید؟ که به حقیقت رسیدی، جز حق را نبینی و جز حق را به حق ندانی زیرا که در حق، تو نمایی. هر که از شفق طبیعت بیرون نیاید و در شب معراج جان سفر «سبحان الذی أسری» نکند. در گلستان عرش نوای عندهلیب «لا احصى ثناء» را نداند، آنک بانگ مرغ «الست» بشنید و معشوق بی مثل را



بی جیلت التباس بدید، در تری و تردامنی خودبینی کی ماند؟ چراغ «الله نور السموات» چون روغن قدس قندیل ازل بر افروزد از غم بیگانه معرفت و عارف بر آن قندیل هیچ نگذارد. (۴۷)

بی نوشت:

۱- الانساب السمعانی، ابی سعد

عبدالکریم بن محمد بن منصور، ۲۱۲/۷ و ۲۱۳.

۲- طبقات الصوفیه، عبدالرحمن سلمی،

ص ۴۴۰- طرائق الحقایق، ۵۲۲/۲- ترجمه رساله

قشیری، ص ۷۸- نفعات الانس، ص ۱۴۷-

کشف المحجوب هجویری، ص ۷۷۱- تعلیقات

رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ۱۸۲/۱-

تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، ص ۹۵.

۳- کشف المحجوب هجویری، ص ۲۳۹-

ریحانة الادب، ۱۰۴/۳- طبقات الصوفیه انصاری،

صص ۳۶۴-۳۶۵.

۴- تذکرة الاولیاء، ص ۶۷۹- طبقات الصوفیه

انصاری، ص ۳۶۴- کشف المحجوب هجویری،

ص ۲۴۰- تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، ص ۹۵-

ریحانة الادب، ۱۰۵/۳- رسائل فارسی خواجه

عبدالله انصاری، ۱۸۲/۱.

۵- تذکرة الاولیاء، ص ۶۷۹، نیز بنگرید به: ابن

ماکولا، ۵۰۹/۴- سمعانی، ۳۲۹/۷- ابن اثیر، ۲۰/

۱۶۲.

۶- تذکرة الاولیاء، ص ۶۷۹- ریحانة

الادب، ۱۰۳/۳- نفعات الانس، ص ۱۴۷-

کشف المحجوب هجویری، ص ۲۴۰.

۷- محمد بن موسی واسطی، صوفی و

عارف بزرگ قرن چهارم هجری، اصلش از

خراسان بود و در مرو اقامت داشت. به صحبت

جنید بغدادی و برخی از مشایخ رسیده و در

تصوف مقام عالی داشته است. و قبل از سال

۳۲۰ ه. ق. وفات یافت (رک: طبقات الصوفیه

انصاری، صص ۳۴۳-۳۴۴ و نفعات الانس،

صص ۱۸۰-۱۷۹)

۸- طبقات الصوفیه انصاری، صص

۳۶۴-۳۶۵- طبقات الصوفیه سلمی، صص

۴۴۰- ابونعیم، ۳۵۰/۱۰- تذکرة الاولیاء،

ص ۶۷۹- ریحانة الادب، ۱۰۳/۳- ۱۰۴-

نفعات الانس، ص ۱۴۸- کشف المحجوب

هجویری، ص ۲۳۹.

۹- طبقات الصوفیه انصاری، ص ۳۶۵

(یحکی عن ابی العباس انه قال: لولم التق

الواسطی مت محوسباً).

۱۰- تذکرة الاولیاء، ص ۶۷۹-

ریحانة الادب، ۱۰۴/۳ (نیز رک: سلمی، ص

۴۴۰- حلیه الاولیاء، ۳۸۰/۱۰- ترجمه

رساله قشیری، ص ۷۸- نفعات الانس، صص

۱۴۷ و ۱۴۷).

۱۱- رک: ابن ماکولا، ۵۰۹/۴- سمعانی، ۷/

۳۲۹- ابن اثیر، ۱۶۲/۲۰- ۱۶۳.

۱۲- رک: ابونعیم اصفهانی، ۳۸۰/۱۰- طبقات

الصوفیه سلمی، صص ۴۴۰-۴۴۷- ابن اثیر، ۲۰/

۱۶۲-۱۶۳- طبقات الصوفیه انصاری، صص

۳۶۴-۳۶۵.

۱۳- رک: طبقات الصوفیه سلمی، صص

۴۴۰-۴۴۷- ابونعیم اصفهانی، ۳۸۰/۱۰- طبقات

الصوفیه انصاری، ص ۳۶۵.

۱۴- طبقات الصوفیه سلمی، ص ۴۴۰-

ابونعیم اصفهانی، ۳۸۰/۱۰- ترجمه رساله قشیری،

ص ۷۸- طرائق الحقایق، ۵۲۲/۲- مجموعه رسائل

فارسی انصاری، ۱۸۲/۱.

۱۵- ریحانة الادب، ۱۰۳/۳ و ۱۰۴، (مرحوم

محمد علی مدرس، هر دو تاریخ را با ماده تاریخ آنها

ذکر کرده است.)

۱۶- رک: ابن ماکولا، ۵۰۹/۴- سمعانی، ۷/

۳۲۹- ابن اثیر، ۱۶۲/۲۰.

۱۷- الانساب سمعانی، ۳۲۹/۷- کشف

المحجوب هجویری، ص ۲۳۹- تذکرة الاولیاء

عطار، ص ۷۷۹- طبقات الصوفیه انصاری، صص

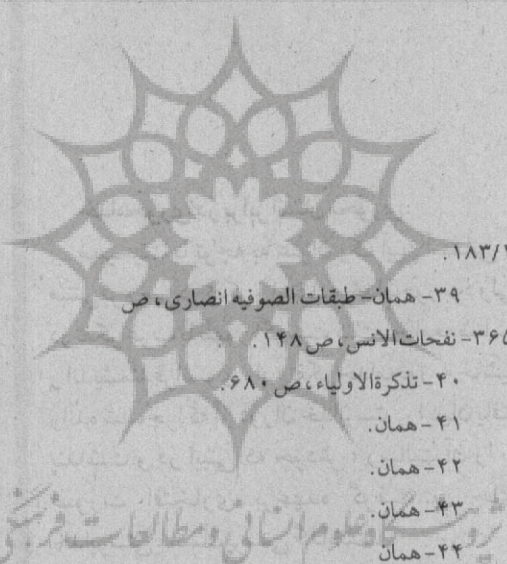
۳۶۴-۳۶۵.

۱۸- کشف المحجوب هجویری، ص ۲۴۰ و

طبقات الصوفیه سلمی، ص ۴۴۶.

- ۱۹- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ۱۸۳/۱.
- ۲۰- ابوسعیدنامه، ص ۲۴۷.
- ۲۱- طبقات الصوفیه سلمی، ص ۴۴۰.
- تذکره الاولیاء، ص ۷۷۸- حلیه الاولیاء، ۳۸۰/۱۰.
- ترجمه رساله قشیریه، ص ۷۸- نفحات الانس، ص ۱۴۷- ریحانة الادب، ۱۰۴/۳.
- ۲۲- تذکره الاولیاء، ص ۷۷۸.
- ۲۳- کشف المحجوب، ص ۲۳۹.
- ۲۴- طبقات الصوفیه انصاری، ص ۳۶۴.
- ۳۶۵- نفحات الانس، ص ۱۴۸.
- ۲۵- کشف المحجوب هجویری، ص ۲۴۰-۲۳۹.
- ۲۶- تذکره الاولیاء، ص ۶۷۹.
- ۲۷- کشف المحجوب هجویری، ص ۳۷۲.
- ۲۸- همان، نیز رک: عرفان نظری، یحیی یثربی، ص ۳۸۰ و تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، ص ۹۵.
- ۲۹- نسا: نام چندین شهر در ایران قدیم که در اینجانبسای واقع در میان مرو و بلخ منظور است که در خراسان قدیم واقع بوده و پایتخت تیرداد، دومین پادشاه اشکانی بوده است (حاشیه برهان قاطع، ج ۴، ص ۲۱۳۶ و لغت نامه).
- ۳۰- کشف المحجوب هجویری، ص ۳۷۲.
- ۳۱- الانساب، ۳۲۹/۷.
- ۳۲- کشف المحجوب هجویری، ص ۳۷۹.
- ۳۳- تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، ص ۹۵: در خصوص جمع و تفرقه بنگرید به مصباح الهدایه، ص ۱۲۸ و ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۰۳.
- ۳۴- کشف المحجوب هجویری، ص ۳۳۸-۳۳۹.
- ۳۵- ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۶ و تذکره الاولیاء، ص ۶۸۰.
- ۳۶- رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ۱۸۳/۱.
- ۳۷- طبقات الصوفیه انصاری، ص ۳۶۵: معنی ابیات چنین است: «بر لذات صبر کردم تا اینکه لذات از من روی گرداند و نفس خود را بر دوری از آنها مجبور ساختم تا این که ادامه یافت. نفس جایی است که فضای نفس غالب باشد پس اگر طمع ورزید پایداری ماند و الا آرام می گیرد. در ایام زندگانی، نفس من عزیز و ارجمند بود پس هنگامی که تصمیم مرا بر خوار نمودنش دریافت، رام شد.
- این ابیات در طبقات الصوفیه سلمی (ص ۴۴۴) کمی تغییر یافته به گونه ای که بیت اول کاملا یکسان است اما دو بیت دیگر بدین گونه است:
- و ما النفس الاحیث يجعلها الفتی
فان اطعمت تاقت و الا تسلت
و کانت علی الایام- نفس عزیزه
فلمارات غزمی علی الذل ذلت
- ۳۸- رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری،

□ در کتاب «آداب الحرب والشجاعه» آمده است: «بدان وفقك الله تعالى که اسب شناختن علمی شریف است، چون کسی اسب را نشناسد او را از جمله نادانان شمرند. شناخت اسب باید و شناخت دندان او و علت و عیب او در دندان ها و نشانه ها که او را بود... و در این کتاب همه یافته شود و اسب از اسب تفاوت کند سخت.»



۱۸۳/۱

۳۹- همان- طبقات الصوفیه انصاری، ص ۳۶۵- نفحات الانس، ص ۱۴۸.

۴۰- تذکره الاولیاء، ص ۶۸۰.

۴۱- همان.

۴۲- همان.

۴۳- همان.

۴۴- همان.

۴۵- همان (معنی بیت: از زمانه میچال می خواستم که در تمام عصر خویش آزادم دی بینم) این بیت در طبقات الصوفیه سلمی (ص ۴۴۶) چنین است:

اتمنی علی الزمان محالا
آن تری مقلتای طلعه حر

۴۶- طبقات الصوفیه انصاری، ص ۳۶۵- در طبقات الصوفیه سلمی (ص ۴۴۷) در مصرع اول «ضوؤه» آمده و مصرع دوم بیت دوم نیز چنین است: بتجریق طارت، کأس ع ذاهب.

معنی دو بیت: هنگامی که صبح بر دمید، با درخشش انوارش بر روشنایی ستارگان غلبه یافت. جامی به ایشان نوشتند، پس اگر شعله جام می با نوشتندش مورد آزمایش قرار گیرد به پرواز درآید مانند رونده ای تندرو

۴۷- شطحیات، روزبهان بقلی شیرازی، ص ۳۱۶-۳۱۵.

* کنا

- ۱- الانساب، ابی سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور، ۱۹۱۲ م به اهتمام د.س. مرجلیوت، لیدن، بریل.
- ۲- ابوسعیدنامه، سید محمد دامادی، ۱۳۷۴، تهران، دانشگاه تهران، ج ۲.
- ۳- تذکره الاولیاء، فریدالدین عطار نیشابوری، ۱۳۷۲، به تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوار، ج ۷.
- ۴- پیشین، ۱۳۷۴، به کوشش رینولد نیکلسون، تهران، صفی علیشو و کلبه خنجر، ج ۲.
- ۵- ترجمه رساله قشیریه، ۱۳۷۴، به تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲.
- ۶- تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، عبدالرفیع حقیقت، ۱۳۷۰، تهران، انتشارات کوشش، ج ۱.
- ۷- حلیه الاولیاء، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، ۱۹۸۰ م، بیروت، ج ۳، دارالکتب العربی.
- ۸- ریحانة الادب، محمدعلی مدرس تیریزی، ۱۳۶۹، انتشارات خیام، ج ۳، ج ۳.
- ۹- شطحیات، روزبهان بقلی شیرازی، ۱۳۶۰ به تصحیح هنری کرین، انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران.
- ۱۰- طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۲، به کوشش محمد سرور مولائی، انتشارات توس.
- ۱۱- طبقات الصوفیه، عبدالرحمن السلمی، ۱۳۷۲ ق، به تحقیق نورالدین سلیمی، مصر، دارالکتب العربی، چاپ ۱.
- ۱۲- عرفان نظری، یحیی یثربی، ۱۳۷۴، تهران، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۲.
- ۱۳- طرائق الحقایق، محمد معصوم شیرازی (معصوم علیشاه)، [بی تا] به تصحیح محمد جعفر محجوب، تهران، دوره ۳ جلدی.
- ۱۴- کشف المحجوب، هجویری جلابی، ۱۳۸۳، به تصحیح محمود عابدی، تهران، انتشارات سروش.
- ۱۵- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۲، به تصحیح محمد سرور مولائی، تهران، انتشارات توس، ج ۱، دوره ۲ جلدی.
- ۱۶- نفحات الانس من حضرات القدس، عبدالرحمان جامی، ۱۳۳۶، به تصحیح مهدی توحیدی پور، تهران، کتابفروشی سعدی.
- ۱۷- پیشین، ۱۳۸۲، به تصحیح محمود عابدی، تهران، اطلاعات، ج ۴.